



مسئله هفت: شروط غیر علمی ملکه اجتهاد

۱. مرحوم وحید بهبهانی در الفوائد الحائریه، ده صفت را به عنوان شروط پیدایش ملکه اجتهاد برمی شمارد. باید توجه داشت که این شروط غیر از چیزهایی است که به عنوان علوم مقدماتی برای اجتهاد مطرح شده بود.

این شروط در لسان ایشان، زمینه پیدایش «قوه قدسیه و ملکه قویه» است.

۲. ایشان ابتدا در عداد شروط اجتهاد، وجود «قوه قدسیه» را مطرح می کند و می نویسد:

«و من الشرائط، القوة القدسیة، و الملكة القویة و هو أصل الشرائط، لو وجد ینفع باقی الشرائط و ینتفع من الأدلة و الأمارات و التنبیہات، بل و بأدنی إشارة یتفطن بالاختلالات و علاجها ... و لو لم یوجد لم ینفع تنبیہ للبدیہیات، و لا دلیل للنظریات، کما نشاهد الآن»^۱

۳. توجه شود که آنچه از ایشان به عنوان «اموری که ملکه اجتهاد متضمن آنهاست» خواهیم خواند، با آنچه در مسئله ششم با عنوان علوم مقدماتی اجتهاد خواندیم، در چند جهت متفاوت است: نخست آنکه، علوم مقدماتی، گاه شرط حصول ملکه اجتهاد است و گاه شرط اجتهاد فعلی است و گاه شرط است برای آنکه موضوع مسائل فقهی شناخته شود. در حالیکه این امور که اکنون مطرح می کنیم، فقط مربوط به ملکه اجتهاد است.

و دوم آنکه، علوم مقدماتی - که در پیدایش ملکه اجتهاد به عنوان شرط مطرح بودند -، از جنس «علم و گزاره های علمی و مهارت های علمی» بودند، در حالیکه آنچه اکنون می خوانیم، مربوط به شروط غیر علمی ملکه اجتهاد هستند.

شروط غیر علمی ملکه اجتهاد، در حقیقت صفات نفسانی و خصائص روحی هستند که اگر یک فرد نداشته باشد، حتی اگر علوم مقدماتی را هم دارا باشد، به ملکه اجتهاد دست نمی یابد.

۴. مرحوم وحید بهبهانی، این شروط را چنین مطرح می کند:

یک) سلیقه مستقیم:

«أن لا یكون معوج السلیقة، فإنه آفة للحاسة الباطنة، كما أن الحاسة الظاهرة ربما تصیر مؤفة مثل: أن یكون بالعين آفة تدرك الأشياء بغير ما هی علیه، أو بالذاتة أو غیرهما کذلک. و الاعوجاج: ذاتی - كما ذکر - و کسبی، باعتبار العوارض مثل: سبق تقلید، أو شبهة أعجبه غفلة»^۲

۱. الفوائد الحائریه، ص ۳۳۷

۲. همان



ایشان سپس راه شناخت اعوجاج سلیقه را چنین برمی شمارد:

«و طریق معرفة الاعوجاج: العرض على أفهام الفقهاء و اجتهاداتهم فإن وجد فهمه و اجتهاده وافق [موافق] طريقة الفقهاء، فليحمد الله، و يشكره، و إن وجده مخالفًا فليتهم نفسه، كما أن من رأى الأشياء خضرا- فيقول له أولو الأبصار السليمة: ليس فيها خضرة- يجزم بأن عينه مئوفة مغشوشة.»

لكن ربّما يلقي الشيطان في قلوبهم: أن موافقة الفقهاء تقليد لهم، و هو حرام و نقص فضيلة، فلا بدّ من المخالفة حتّى يصير الإنسان مجتهدا فاضلا.

و لا يدرى أنّ هذا غرور من الشيطان، و أنّ حاله حينئذ حال ذى العين المئوفة، أو الذاتقة المئوفة، أو غير ذلك حين ما قالوا له: ليس هاهنا خضرة أو مرارة أو غير ذلك، فيقول لهم: أنا أرى خضرة و لا أقلّدكم»^۱

دو) بحاث نبودن:

«أن لا يكون رجلا بحّاثا، في قلبه محبة البحث و الاعتراض و الميل إليه، متى ما سمع شيئا يشتهي أن يعترض: إمّا حبّا لإظهار الفضيلة، أو أنّه مرض قلبى»^۲

سه) لجوج نبودن:

«أن لا يكون لجوجا عنودا، فإنّا نرى كثيرا من الناس- إذا حكموا بحكم فى بادى نظرهم، أو تكلموا بكلام غفلة أو تقليدا، أو من شبهة سبقت إليهم -أنّهم يلجّون، و يكابرون، و من قبيل الغريق يتشبّثون بكلّ حشيش، للتتميم و التّصحیح، و ليس همّتهم متابعة الحقّ، بل جعلوا الحقّ تابع قولهم»^۳

چهار) مستبد به رأى نبودن:

«أن لا يكون فى حال قصوره مستبدا برأيه، فإنّا نرى كثيرا من طلاب العلم فى أوّل أمرهم فى نهاية قصور الباع و فقدان الاطلاع، و مع ذلك يستبدّون بهذا الرأى القاصر الجاهل الغافل، فإذا رأوا كلام المجتهدين و لم يفهموا مرامهم- لقصورهم و فقد اطلاعهم- يشرعون فى الطعن عليهم:

۱. همان، ص ۳۳۸

۲. همان

۳. همان



بأنّ ما ذكرتم من أين؟ و كلّما لا يفهمون، ينكرون، بل و يشنّعون عليهم، و لا يتأمّلون أنّ الإنسان في أوّل أمره قاصر عن كلّ علم، و كذا عن كلّ صنعة، و كذا عن كلّ أمر جزئيّ سهل، فضلا عن الأمور الكلّية العظام المشكلة، و أنّه ما لم يكذّ و يجدّ في الطّلب و التّعب في تحصيل ذلك الجزئيّ لم يحصل له، فكيف يتوقّع درك الأمور المشكلة العظيمة، و الوصول إلى مرتبة المحقّقين المجتهدين؟!»^۱

ما می گوئیم:

ظاهراً فارق بین لجاجت و استبداد به رأی در نظر مرحوم بهبهانی آن است که در اوّلی فرد روی نظریه خود اصرار و لجاجت دارد ولی در دوّمی نسبت به نظریه دیگران بدبین است و بدون دقت در آن اشکال می کند و به عبارتی اصلاً به سخن و دلیل طرف مقابل، اعتنا نمی کند.

پنج) نداشتن حدّت ذهن زائد:

«أن لا يكون له حدّة ذهن زائدة، بحيث لا يقف و لا يجزم بشيء مثل أصحاب الجريزة»^۲

شش) کودن نبودن:

«أن لا يكون بليدا لا يتفطن بالمشكلات و الدقائق، و يقبل كلّما يسمع، و يميل مع كلّ قائل،

بل لا بدّ فيه من حذاقة و فطنة، يعرف الحقّ من الباطل، و يرذّ الفروع إلى الأصول»^۳

هفت) عدم توغل دائمی در علومی که روش تحقیق آنها با روش علم فقه متفاوت است:

«أن لا يكون مدّة عمره متوغلاً في الكلام، أو الرياضی، أو النّحو، أو غير ذلك ممّا هو طریقه

غير طريقة الفقه، ثمّ يشرع بعد ذلك في الفقه، فأنّه يخربّ الفقه بسبب أنس ذهنه بغير طریقه،

و ألف فهمه بطريقة الكلام و أمثاله، كما شاهدنا كثيرا من الماهرين في العلوم من أصحاب

الأذهان الدّقيقة السّليمة أنّهم خربّوا الفقه من الجهة الّتي ذكرناها»^۴

ما می گوئیم:

این شروط در صورتی قابل پذیرش است که مانع آن باشد که فقیه در علم فقه از روش تحقیق فقهی

بهره بگیرد. و روشن است که توغل در روش های تحقیقی دیگر، فی حد نفسه مانع از به کارگیری

روش تحقیق فقهی نیست.

هشت) مأنوس نبودن با توجیه های بعید در آیات و روایات:

۱. همان، ص ۳۳۹

۲. همان، ۳۴۰

۳. همان

۴. همان



«أن لا يأنس بالتوجيه و التأويل فى الآيه و الحديث إلى حد يصير المعانى المؤولة من جملة المحتملة المساوية للظاهر المانعة عن الاطمئنان به، كما شاهدنا من بعض، و لا يعود نفسه بتكثير الاحتمالات فى التوجيه، فإنه أيضا ربما يفسد الذهن»^۱

ما می گوئیم:

ماحصل این شرط همان است که از آن به عنوان «ظهور عرفی» یاد می‌کنیم و می‌گوییم ذهن مجتهد باید عرفی باشد و به دنبال احتمالات بعید نرود. این شرط را شاید بتوان از زمره مهمترین شروط در ملکه اجتهاد دانست. نه) جری نبودن در افتاء:

«أن لا يكون جريئاً غاية الجراءة فى الفتوى، ك بعض الأطباء الذين هم فى غاية الجراءة، فإنهم يقتلون كثيرا بخلاف المحتاطين منهم»^۲

ده) عدم افراط در احتیاط:

«أن لا يكون مفرطاً فى الاحتياط، فإنه أيضا ربما يخرّب الفقه، كما شاهدنا كثيرا ممن أفرط فى الاحتياط، بل كل من أفرط فيه لم نر له فقها، لا فى مقام العمل لنفسه، و لا فى مقام الفتوى لغيره»^۳

ما می گوئیم:

۱. توجه شود که این صفات و خصوصیات، صفاتی است که برای پیدایش ملکه اجتهاد لازم است. ولی اینکه «مجتهدی که می‌توان از او تقلید کرد» چه صفاتی دارد، بحث دیگری است. و روشن است که ورع، تقوا و عدالت و ... در آنجا به صورت پُررنگ مطرح است.

۲. همچنین برخی از صفات هم ممکن است در «فعل اجتهاد» دخیل باشد یعنی کسی که دارای ملکه است، اگر بخواهد اجتهاد کند، باید «حوصله فراخ» و «وقت کافی» و ... هم داشته باشد.

۳. اما آیا «عدالت» چه حکمی دارد؟

توجه شود که مجتهد، گاه با توجه، حکم غیرعادلانه صادر می‌کند ولی گاه وجود حب و بغض‌ها آدمی را در مرتبه اجتهاد، بدون توجه و به سبب نبودن ملکه عدالت، به نتیجه‌ی غلط می‌رساند.

۱. همان، ص ۳۴۱

۲. همان

۳. همان

اگر چنین گفتیم می توان گفت که علاوه بر اینکه در تقلید لازم است مجتهدی مورد تقلید قرار گیرد که عادل باشد، حتی برای شخص مجتهد هم وقتی می توان گفت که اجتهاد وی صحیح است که دارای ملکه عدالت باشد. فافهم.

